بسم الله الرحمن الرحیم سخنرانی شماره 3 سوره بقره

الحمد لله رب العالمین و صلی الله سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابی القاسم محمد صلی الله علیه و علی أهل بیته الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

(وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي عَنِّي فَإِنِّي قَريبٌ أُجيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجيبُوا لي‏ وَ لْيُؤْمِنُوا بي‏ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُون‏)[[1]](#footnote-1)

شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان بر حسب استفادۀ از روایات ائمه معصومین علیهم السلام از دو شب گذشته که شب نوزدهم و شب بیست و یکم بود از لحاظ شب قدر بودن احتمال بیشتری دارد به همین جهت افضل از اون دو شب حساب شده است که شب جهنی هم معروف همین شب یعنی اون مرد که آمد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت من بیابان نشینم بادیه نشینم و نمی‌توانم شبهای متعدد بیام برای مدینه که درک شب قدر کنم یک شب می‌توانم به شهر بیام حالا شما یک شبی را برام معین بفرمایید که اون شب بیام فرمودند شب بیست و سوم بیا لذا از این روایات از این روایت می‌خواهند استفاده کنند که شب بیست و سوم احتمال بیشتری دارد برای شب قدر بودن ولذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان تمام این شبها شب بیست و سوم را به او فرمودند که بیا و دیگر خودشان هم دهۀ آخر ماه رمضان که میشد دیگه دستور می‌دادند بستر براشان گسترده نشود یعنی دیگه در این ده شب بیشتر قیام به عبادت می‌فرمودند معتکف بودند در مسجد و تمام این شب ها را در حال عبادت بودند و بستگانشان را هم نمی‌گذاشتند که بخوابند حتی بعضی که خوابشان می‌بُرد آب به صورتشان می‌زدند که اینها خواب از سرشان برود صدیقۀ کبری سلام الله علیها هم مراقب بودند اهل خانه شب بیست و سوم را نخوابند و کم به اونها غذا می‌دادند روز دستور خواب می‌دادند که روز بخوابند و غذا هم شب کم بخورند که آمادگی بیشتری برای بیداری این شب را داشته باشند و امام صادق علیه الصلاة و السلام یک سال در ماه مبارک رمضان سخت مریض بودند بستری بودند تا شب بیست و سوم که رسید دستور دادند به هر نحوی ست مرا حرکت بدهید و به مسجد ببرید که شب بیست و سوم در مسجد بگذرانم اینها همه شواهد و قرائنی است که می‌شود استنباط کرد بر اینکه شب بیست و سوم احتمال بیشتری می‌رود برای شب قدر بودن و لذا مقتضی ست که تمام لحظات و دقایق این شب مورد استفاده و بهره برداری واقع بشود حالا این آیه ای که تلاوت شد سورۀ مبارکه بقره است این آیه و در خلال آیات مربوط به ماه مبارک رمضان این آیه واقع شده است که دعوت به دعا می‌کند خداوند بندگانش را و تناسب هم دارد با آیات ماه مبارک رمضان که نشان می‌دهد ماه رمضان ماه دعاست و ماه استغفار است و این آیۀ دعوت به دعا هم در خلال آیات مربوط به ماه رمضان آمده : (وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي عَنِّي فَإِنِّي قَريبٌ)[[2]](#footnote-2) خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که وقتی بندگان من از تو می‌پرسند راجع به من فَإِنِّي قَريبٌ من نزدیکم به بندگان (أُجيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ) اجابت می‌کنم دعای دعاکننده را وقتی دعا کند مرا وقتی مرا بخواند من دعای او را اجابت می‌کنم (فَلْيَسْتَجيبُوا لي‏) پس مقتضی است که بندگان من این دعوت مرا اجابت کنند من ازشان می‌کنم که بیایید در خانۀ من با من صحبت کنید از من بخواهید مقتضی است که بندگان هم دعوت مرا اجابت کنند (وَ لْيُؤْمِنُوا بي)‏ و باورشان بشود که من قریبم و مجیبم باورشان بشود که هم نزدیکم به آنها هم اجابت کننده ام مرا به این صفت بشناسند (وَ لْيُؤْمِنُوا بي)‏ ایمان به این صفت من بیاورند باورشان بشود که هم قریب هستم هم مجیب هستم (لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُون) تا این که به رشد و صلاح و سعادت و کمال خودشان برسند، این ترجمۀ آیه است حالا در این آیۀ مبارکه ما شواهدی داریم بر لطف و عنایت پروردگار نسبت به بندگانش یکی اینکه بله ضمیر متکلم متکلم وحده آمده است در اینجا من همه اش راجع به من فرموده است خود اینکه من گفتن نسبت به بندگانش کاشف از عنایت خداست که خود را در اختیار بندگان می‌گذارد و اون هم من مکرّر آمده به فرمودۀ یکی از آقایان مفسرین که تحقیق می‌کند می‌فرماید که در تمام آیات قرآن تنها آیه ای است که متعدد هفت مرتبه من تکرار شده در این آیه که انسانی که میخواد کسی را مثلا خوب به خودش اعتماد او را جلب کند و بگه من در اختیارت هستم همه اش میگه من ، من به شما چنین گفتم من با شما این جور دوستم من این قدر به شما توجه دارم من عنایت به شما دارم این هی تکرار می‌کند من که من در اختیار شما هستم در این آیه هم هفت مرتبه ضمیر متکلم وحده تکرار شده (وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي) عبادی بندگان من عَنِّي از من سوال کنند (فَإِنِّي قَريبٌ) من نزدیکم أُجيبُ من اجابت می‌کنم (دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ) وقتی که مرا بخواند باز من فَلْيَسْتَجيبُوا لي‏ پس دعوت من را اجابت کنند وَ لْيُؤْمِنُوا بي‏ ایمان بیاورند به من که مجیبم لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُون‏ هفت مرتبه این من تکرار شده که خیلی کمال عنایت را به بندگان می‌رساند و دیگر این که در این آیه هفت مرتبه شاهد بر عنایت داریم بله یکی این که باز همون ضمیر متکلم وحده آوردن خودش عنایت می‌رساند و دیگر این که تعبیر به عبادی شده از بندگان نفرموده است که وَ إذا سألک الناس وقتی مردم راجع به من از تو سوال کردند مردم تعبیر نکرده إِذا سَأَلَكَ عِبادي بندگان من یعنی خلاصه مربوط به من هستند انتصاب به من دارند مثل اینکه پدری بگه که پسر من اگر آمد پیش شما مثلا یعنی بشناس بدان که این خیلی به من نزدیکه مربوط به منه وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي بندگان من وقتی از تو سوال کنند بعد وقتی که جواب داده می‌شود خود پیغمبر را هم از وساطت حذف می‌کند نمی‌فرماید که و اذا سألک عبادی عنی فقل انی قریب حتی قُل هم ندارد که وقتی بندگان من راجع به من از تو سوال می‌کنند تو بگو به اونها ندارد تو بگو به اونها فوراً خودش در مقام جواب بر میاد یعنی مثل اینکه الان بنده ها حاضرند و با خود بنده ها صحبت می‌کند خودش جواب میده وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي پیغمبر وقتی بندگان من راجع به من از تو سوال می‌پرسند بعد خودش جواب میده (فَإِنِّي قَريبٌ) من نزدیکم فَإِنِّي قَريبٌ فقل انی هم نیست تو بگو به اونها نه که الان خودش با بنده ها طرف می‌شود (فَإِنِّي قَريبٌ) من نزدیکم سوم این که کلمه إنَّ آمده است تأکید می‌کند تأکید به طور مسلم حتم بدانید حساب احتمال و شاید نیست من نزدیک به شما هستم با شما فاصله ای ندارم دور نیستم از شما (فَإِنِّي قَريبٌ) خود این قریب هم که به اصطلاح اهل ادب صفت است صفت آمده است فعل نیامده صفت آمده است خود صفت دلالت بر دوام می‌کند یعنی همیشه نزدیک شما هستم و دیگر این که اُجیبُ در اجابت هم به صیغۀ مضارع به اصطلاح آمده صیغۀ مضارع هم دال بر استمرار است یعنی علی الدوام کار من اینه علی الدوام اُجیبُ خلاصه در اختیار شما هستم اجابت می‌کنم دعوت شما را (أُجيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ) وقتی که مرا بخواند فَلْيَسْتَجيبُوا لي پس سزاواره حالا وقتی انسان معتقد باشد خدایی که لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض‏ - لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض یک چنین خدایی که تمام ثروتهای عالم بدست اوست و میگه من نزدیک شما هستم و حرف شما را هم می‌شنوم خودش هم دعوت کرده به حکم عقل باید این بندۀ بینوا دیگه در خانه اش برود دعوت او را اجابت کند دیگه دعوت چه کسی را انسان اجابت کند که از خدا سزاوارتر باشه؟ خدایی که خالق هست رازق هست ‏ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض رحیم هست کریم هست اونچه که انسان شرایط قائل است برای این که از کسی چیزی بخواهد در خدا هست دیگه آخه آدم از کسی میخواد چیزی بخواد باید او ثروتمند باشه و دیگر عالم باشد به حاجت من و قادر هم باشد به قضاء حاجت من و شنوا هم باشد حرف مرا و کریم هم باشد و بزرگوار هم باشد مهربان هم باشه دیگه تمام این صفات در خدا جمعه دیگه یعنی خدایی که عالم هست به حاجت بنده اش قادر هست به این که برآورد حاجت بنده اش را سمیع هست می‌شنود بصیر هست بیناست نسبت به حاجتش رحیم هم هست مهربان هم هست کریم هم هست بزرگوار هم هست خب با تمام این صفات به حکم عقل مقتضی ست که انسان در خانه اش برود اجابت کند دعوت او را و مومن بشود که او قریب و مجیبه و دیگر این که این نکته ای ست که اصلا کسی که حال دعا پیدا کرد یعنی رابطه اش با خدا بر قرار شد به حاجتش رسیده یعنی اشرف حوائج انسان این نیست که به اون خواستۀ خودش برسه آخه ما خیال می‌کنیم که دعا وقتی مستجاب می‌شود که به اونی که می‌خواهیم رسیده باشیم حالا فرض بفرمایید کسی مریضه از خدا می‌خواهد که به من صحت بدن بده این دعا میکنه وقتی حال دعا پیدا کرد همین که رابطه اش با خدا بر قرار شد به حاجتش رسیده بهتر از صحت بدن از خدا گرفته همان رابطه اش با خدا حالا ولو این که به صحت بدن نرسه اونی که خواسته بود بهش ندهند اما از اون بهتر بهش داده اند رابطه اش را با خودش ربط انسان با خدا عالی ترین کمال برای انسان است صحت بدن کمال است بله صحت بدن کماله خانه داشتن کماله فرزند داشتن کماله رونق داشتن کسب و کار کماله همۀ اینها کماله اما از این کمال دیگه بالاتر نداریم که ربط با خدا انس با خدا دوستی با خدا این دیگه اعلا حوائج انسان و اشرف کمالات انسانی ست و لذا وقتی که گاهی انسان که مریض نیست خیلی با خدا کار نداره فقیر نیست با خدا کار نداره اما خدا بخواهد شرفی به انسان بدهد آدم را مریضش می‌‌کند مریض که شد داعی پیدا می‌شود که رابطه اش را با خدا برقرار کند این مرض مقدمه می‌شود که انسان به حاجتش برسه حاجتش چیه؟ همان ربط با خدا و لذا انسانی که رابطۀ با خدا حال دعا پیدا کرد خود این حال دعا حاجت اوست به حاجت رسیده است و خودش را سبک نشمارد خیال نکند که من دعا کردم به حاجت نرسیدم اگه اینجوری بگه معلوم می‌شود که به ارزش کمال پی نبرده به نظر او خیال کرده که صحت بدن فقط کمال است خانه خواسته بودم خانه فقط کمال است غافل از این که نه از همۀ این کمالات عالی تر ربط انسان با خداست همین که راهش دادند بیا به درگاه ما همین که راهش دادند این عالی ترین شرفه و لذا هر دعا کننده ای که حال دعا پیدا کرد به حاجتش رسیده حتما حاجت همان است منتهی اگر ارزش برایش قائل بشود در روایت امام صادق علیه الصلاة والسلام به راوی که اسمش میسر هست می‌فرماید به او می‌فرماید : يَا مُيَسِّرُ ادْعُ اللَّهَ وَ لَا تَقُلْ‏ إِنَ‏ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ [[3]](#footnote-3) یک اشکالی ست غالبا در ذهنها هم میاد و می‌پرسند هم احیانا و اینکه عرض می‌کنم جواب اون اشکال میشه به حسب روایت می‌فرماید که همیشه از خدا بخواه دعا کن همیشه چیز بخواه از خدا هیچ وقت نگو که دیگه فلان مطلب تقدیر شده گذشته دیگه مقدر شده است هر چه باید مقدر شده شده است تمام شده مطلب إِنَ‏ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ [[4]](#footnote-4) حالا گاهی میگن میگن خب اگر فلان مطلبی که ما می‌خواهیم از خدا دعا کنیم اگر مقدر شده است به من بدهند که خب می‌دهند دیگه اگر مقدر شده بدهند خب می‌دهند حالا دعا لغوه خواستن لغوه خب میدن دیگه مقدر شده بدهند دیگه دعا کردن لغوه و اگر مقدر شد ندهد خب نمی‌دهند دیگه دعا لغوه مقدر شده که ندهند دعا نقض مقدر شده بدهند دعا لغوه مقدر شده بدهند دعا لغوه یا به بیان دیگر به این که فلان مطلب اگر اعطائش دارای حکمت است و دارای مصلحت است خدای حکیم اعطاء خواهد کرد چون اعطائش دارای حکمت و مصلحته دعا لغوه برای اینکه فلان مطلب را اعطائش حکمت دارد حکمت مقتضی ست که به من بدهند و خدای حکیم هم کاری که دارای حکمت است انجام می‌دهد دیگه دعا برای چی؟ دعا لغوه اگر چنانچه نه حکمت در منع اوست ندادن دارای حکمت است خب نمی‌دهند خدای حکیم خلاف حکمت کار نمی‌کند اگر حکمت در منع اوست خب نمی‌دهند پس دعا هم لغوه پس دو جور بیان شد میگیم فلان چیز مقدر شده بدهند خب می‌دهند دعا لغوه میگیم فلان چیز مقدر شده که ندهند نمی‌دهند دعا لغوه فلان چیز اعطائش دارای حکمت است که خب شخص حکیم می‌دهد دعا لغوه اگر منعش دارای حکمت است که شخص حکیم نمی‌دهد چون منعش دارای حکمته دعا لغوه این اشکالی ست که غالبا در ذهنها میاد که دعا برای چی پس؟ این دعا برای چی؟ مقدرات هست دیگه تمام شده تقدیر شده جواب را همین روایت می‌دهد: (يَا مُيَسِّرُ ادْعُ اللَّهَ) همیشه حال دعا داشته باش ( وَ لَا تَقُلْ‏ إِنَ‏ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ)[[5]](#footnote-5) هیچ وقت نگو مطلب تمام شده دیگه فراغت حاصل شده اونچه که باید بدهند به بنده یا ندهند به بنده تقدیر شده تمام شد (إِنَ‏ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ) اینجور نیست ( إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ)[[6]](#footnote-6) بسیاری از مطالب هست و بسیاری از درجات و مراتب هست در پیشگاه خدا انسان تا سوال نکند به او نمیرسه تا نخواهد به او نمیرسه إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ که اینجور میگیم، میگیم که اگر ممکنه فلان مطلب حکمتش در اینه که اگر متعلق سوال واقع شد دارای حکمت بشه یعنی تا متعلق سوال واقع نشده است تا مورد خواستن از خدا واقع نشده است دارای حکمت نیست که بدهند اما همین که مورد سوال و خواست واقع شد دارای حکمت میشه همین که مورد سوال و خواستن واقع شد دارای حکمت می‌شود و شخص حکیم می‌دهد یعنی اعطاء مسبوق به سوال دارای حکمت است اعطاء مسبوق به سوال دارای حکمته تا مورد سوال واقع نشود دارای حکمت و مصلحت واقع نمی‌شود به بیان دیگر بگوییم که مقدر این جوری شده گاهی از اوقات حوائج خدا مقدر این جوری کرده که اگر چنانچه شما بخواهید بدهم این جور تقدیر شده که اگر بنده بخواهد بدهم اگر نخواهد ندهم تقدیر این جور شده که اصلا خود دعا هم افتاده در سلسلۀ نظام مقدرات خود دعا هم در سلسلۀ مقدرات واقع شده ممکنه خب بفرمایید اگر این شد اگر دعای من تقدیر شده خب خود به خود دعا می‌شود نه دعای اختیاری مقدر این جوری شده که اگر بنده با حال اختیار از من بخواهد بدهم و اگر نخواهد ندهم مثل اینکه فرض کنید یک سلطانی یا یک شخصیت عالی مقامی به نوکرش به غلامش میگه که فلان آدم اگه آمد در خانه فلان چیز را خواست بهش بده اگه نیامد کار نداشته باش این کتاب را گذاشتم اینجا اگر فلان آدم آمد مطالبه کرد این کتاب را بهش بده اگر نیامد کار نداشته باش حالا چه بسا خداوند مقدر این جوری کرده به عمال کارخانۀ قدرتش و ربوبیش که ملائکه هستند چنین دستور صادر کرده که اگر بندۀ من شب بیست و سوم ماه رمضان آمد تو مسجد و فلان مطلب را خواست شما بنویسید بهش داده بشود و اگر نخواست نه اگر نخواست نمیخواد بهش کاری نداشته باشید پس این که ممکنه مثلا کسی نگوید اگر مقدر شده است دیگه خب میدند یا نمیدند نه مقدر این جور شده مقدر این جوری شده که اعطاء مسبوق به دعا باشد اعطاء مسبوق به دعا مقدر شده اعطاء بدون دعا مقدر نشده پس اینجوری شد ولذا امام هم می‌فرماید : ( إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ)[[7]](#footnote-7) بسیاری از منزلتها و درجات در پیش خدا یا حوائج در پیش خدا برای انسان هست که تا سوال نکند تا نخواهد نمی‌رسد به او (وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئاً)[[8]](#footnote-8) اگر بنده ای دهان خود را ببندد و از خدا نخواهد چیزی بهش نمی‌دهند این طبق آیۀ قرآن هم هست : (قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُم‏)[[9]](#footnote-9) بگو به این مردم آخه خدا خودش این جوری گفته حالا ما آمدیم اعمال سلیقه خیر اگر مقدر شده خودش می‌دهد دیگه دعا نمیخواد خودش فرموده : (قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُم‏) اگر حال دعا پیدا نکنید من مقدر اینجوری کرده ام اگر حال دعا پیدا نکنید و از من نخواهید چیزی به شما داده نمی‌شود مورد اعتنای خدا واقع نمی‌شوید اینجا هم فرمود : (وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئاً) بعد فرمود : فَاسْأَلِ تُعْطَ بخواه تا داده شود فَاسْأَلِ تُعْطَ بخواه خلاصه از شما خدا گدایی خواسته کمال انسان در گدایی در پیشگاه خداست ربطش با خدا بریده شود پوچه خواسته اند انسان مغزدار بشود مغز دار بودن انسان وقتی حال دعا پیدا کند (فَاسْأَلِ تُعْطَ) بعد فرمود یا میسَر لَيْسَ يُقْرَعُ بَابٌ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ.)[[10]](#footnote-10) بدان هیچ دری این طور نیست که هی کوبیده شود مگه عاقبت در باز میشه به روی اون کوبنده اگه یه کسی خیلی گدای سمجی باشه بره در هی بکوبه اول اعتنا بهش نمی‌کنند باز میکوبه باز اعتنا نمی‌کنند عاقبت به ستوه میان میگن چه خبره؟ در را باز می‌کنند دیگه انسان وقتی یه دری را زیاد که کوبید عاقبت یه دری به روش باز می‌شود چی میگی چه خبره؟ همین قدر که دری باز کنند که چی میخوای؟ این خوبه (لَيْسَ يُقْرَعُ بَابٌ) مطمئن باش هیچ دری مکرر کوبیده نمی‌شود (إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ.)[[11]](#footnote-11) مگر این که عاقبت در به روی کوبنده اش باز می‌شود خلاصه دعا هم لزوم فطری دارد هم لزوم عقلی دارد هم لزوم شرعی دارد فطرتاً عقلاً شرعاً دعا لازم است اما فطرتاً چرا؟ زیرا مخلوق یعنی چه؟ مخلوق هیچ واقعیتی جز فقر و حاجت به خالق ندارد هیچی ندارد اصلا واقعیت مخلوق یعنی چه؟ مخلوق یعنی فقر و حاجت نسبت به خالق مخلوق یعنی از خود هیچ به خالق چیز، وقتی ارتباط با او دارد چیزِ از او که منقطع هیچ پوچه ، مخلوق معنایش اینه از خود هیچ به خالق چیز، مخلوق یعنی در حد ذات خودش گدا آویختۀ به خداست و لذا چنین موجودی نمی‌تواند منفک از حال دعا و تضرع باشد نمی‌تواند در اصل خلقتش دست به دامن است اصل خلقت انسان فطرت معناش همینه چون فطرت یک درجه عمیق تر از عقل است فطرت یعنی ساختمان خلقت، خود ساختمان خلقت معنی فطرت اینه ، اصلا انسان در اصل فطرت یعنی در اصل خلقت آویختگی دارد و دست به دامن این کمال آویختگی ذات وجود اقدس پیغمبر اکرم دارد : (اِنّهُ دَنا فَتَدَلَّى‏) چنان نزدیک شد که آویخته شد (اِنّهُ دَنا فَتَدَلَّى‏) اصلا حقیقت مخلوق همینه در اصل خلقتش یعنی دست به دامن حالا منتهی آمده به این عالم و پرده هایی از شقاوت و گناه روی چهره فطرتش افتاده است و این بینوا را از اون فقر ذاتیش غافل کرده از اون فقر ذاتی غافل شده است ولی بالاخره همین شقی و همین آدم غافل در تنگنای مصائب که افتاد همۀ وسائل که منقطع شد پرده ها زائل می‌شود اون آویختگی فطرتی اش که اصل وجود اوست برایش روشن میشه اونجاست که فریاد یا خالقاه یا رباه سر می‌دهد تا در میان وسائل و اسباب غرق است خدا یادش می‌رود پدر دارم مادر دارم برادردارم خواهر دارم اتومبیل دارم رفیق متشخص دارم فامیل متنفذ دارم همه اش با اینهاست این دارم اون دارم اما یک لحظه ای برای آدم پیش میاد که همه از کار می‌افتند چنان در تنگنای بلا و مصیبت واقع می‌شود که همه کنار می‌روند دیگه نه پدر به داد میرسه نه مادر نه زن نه فرزند نه اتومبیل نه خانه نه پول، افتاده در وسط دریا و غرقاب دریا اونجا هیچ خبری نیست منقطع شده ازش اینجاست که پرده ها زایل می‌شود تمام این رشته هایی که به گردن بسته بود همه مصنوعی بود یک یک باز می‌شود اون رشته ای که از پدر به گردن بود باز می‌شود از مادر از زن از فرزند از رفیق از همه تمام می‌شود و فقط اون یک رشتۀ باریک عمیق که اصل فطرت است او باقی می‌ماند او که باقی ماند دست به همان جا می‌زند دست به دامن می‌شود اونجا یا خالقاه یا رباه وقتی در وسط آسمان طیاره به اضطراب افتاده است و الآن است که در میان دریا بیفتد اونجا دیگه همه چیز منقطع شده دیگه اونجا اونوقت به اصل فطرت بر میگرده فریاد یا خالقش بلند می‌شود پس به حکم فطرت دعا و تضرع لازمه لازمۀ لاینفک انسانه اما به حکم عقل : به حکم عقل عقل می‌گوید دفع ضرر دفع ضرر از خود در حال تمکن لازمه انسانی که می‌تواند دفع ضرر کند از خودش به حکم عقل واجبه ضرری به انسان متوجه می‌شود عقل میگه تا می‌توانی دفع ضرر کن دفع ضرر ولو ضرر محتمل دفع ضرر محتمل هم واجب عقلیه تا برسه به دفع ضرر مقطوع، دفع ضرر به حکم عقل واجب عقلیه اونوقت شکی نیست که این دنیایی که ما درش زندگی می‌کنیم دار حوادث است دار مصائب است دار گرفتاریهاست برای انسان و خود انسان هم در معرض این آفات و حوادث واقع شده به هیچ وجه نمی‌تواند امنیت نسبت به ناملایمات در خودش احساس کند که بگه من در امانم و هیچ خطری نمی‌تواند به سمت من بیاید امنیت نمی‌تواند احساس کند در هر قدمی احتمال می‌دهد حادثه ای در حال وجودش یا از خارج وجودش پیش بیاید و مستأصلش بسازد در هر لحظه ای احتمال می‌دهد قلب از کار بیفته مغز از کار بیفته سایر حوادث پیدا بشود در هر لحطه ای احتمال این هست از داخل وجودم از خارج وجود حادثه پیش بیاد مستأصلم بسازد خب در یک چنین دنیایی هیچ راه نیست برای رفع خطر موجود چون انسان یا بالفعل در پنجۀ حوادث اسیره یا بالقوه مصائب در کمینه از این دو حال خارج نیست یا انسان بالفعل الان در پنجۀ حوادث افتاده فقری، مرضی، مصیبتی بدبختی به سراغش آمده همین الان یا خیر الان نه مصیبتی نداره اما در معرض هست مصائب در کمین انسان هست انسان یا بالفعل گرفتار حوادث است یا بالقوه مصائب در کمینه تنها راه برای رفع بلای موجود و دفع بلای متوقع تنها راه برای رفع بلای موجود و دفع بلای متوقع پناه به خالق بردن است و دست گدایی به سوی او دراز کردن فقط و فقط راهش همینه چون جز او کسی نیست جز او کسی نیست که نعمت موجود را بتواند ابقاء کند و مطلوب نیامده را بتواند به انسان برساند جز او کسی نیست و لذا به حکم عقل به حکم عقل لازمه انسانی که در دنیایی زندگی می‌کند که به فرمودۀ مولا علیه السلام دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَة [[12]](#footnote-12) انسانی که در یک دنیایی که پیچیده است به تمام حوادث و بلیات و مصائب درش زندگی می‌کند و خودش هم بیچاره است و ضعیف و ناتوان در پنجۀ حوادث این چنین انسانی به حکم عقل باید به پناه خدا برود دست به دعا و تضرع دراز کند ولو الان بلا ندارد ولو الان غرق در عافیته فرض بگیریم الان غرق در عافیته در عین حال به حکم عقل واجبه چرا ؟ برای این که همین نعمت موجودی که الان دارد در یک چشم به هم زدن ممکنه نعمت مبدل به بلا بشود در یک چشم به هم زدن ممکنه نعمت مبدل به بلا بشود در یک چشم به هم زدن لذت مبدل بشود به بدبختی مسرّت مصیبت الان مسرت دارد یک مرتبه مصیبت شد یک لحظه چشم به هم زدن ماشینی منقلب می‌شود و بر می‌گرده یک خانواده ای عزادار می‌شوند همه دارند کف می‌زنند و ساز می‌زنند و عروسیه ، عروس می‌برند خیلی خوشحال ابدا در خیالشان تصور این نمی‌رود که الان این عزا خانه بشود در یک چشم به هم زدن چنان بر می‌گردد و اوضاع دگرگون می‌شود چند خانواده عزادار می‌شوند تو این ماشین چند نفر بودند و ناگهان افتادند و مردند عروس مرد داماد مرد فلان مرد و تمام چند خانواده عزا دار شد همونهایی که هیچ احتمال نمی‌دادند که سالها بعد هم عزادار بشوند به فاصلۀ یک لحظه همه عزادار شدند پس انسانی که غرق در عافیته باید او هم به پناه خدا برود تا برسه به اونی که غرق در بلاست و لذا چه عمیق است کلام مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: (مَا مِنْ‏ أَحَدٍ ابْتُلِيَ‏ وَ إِنْ عَظُمَتْ بَلْوَاهُ بِأَحَقَّ بِالدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ.)[[13]](#footnote-13) یعنی هیچ انسان گرفتاری سزاوارتر نیست برای دعا کردن از انسان غرق در عافیت یعنی نه خیال کنید که فقط انسان گرفتار موظف به دعاست نه انسان غرق در عافیت هم موظف به دعاست برای این که الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ اونکه امنیت از بلا ندارد که مگه می‌تواند خدا بیمه کند خود را دیگه هر چه دارم همه را نگه می‌دارم مالک نفس خودش نیست تا بتواند مالک چیزهای خازج از خودش باشه و لذا می‌فرماید هیچ انسان گرفتاری سزاوارتر نیست به دعا از انسان غرق در عافیت برای اینکه الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ از بلا امنیت ندارد پس ملاحظه فرمودید به حکم عقل هم دعا واجبه، به حکم فطرت که گفتیم اصلا ساختمان انسان فقر است و بیچارگی و احتیاج و آویختگی یه چنین ساختمانی نمی‌تواند جدا بشه باید حتما آویخته باشه به حکم عقل همین که گفتیم دفع ضرر واجب عقلیه خب انسان در محیطی زندگی می‌کند که همه اش ضرر یا ضرر بالفعل است یا ضرر بالقوه به حکم عقل دفعا و رفعا واجبه که به پناه خدا برود هم رفع بلای موجود هم دفع بلای متوقع از خدا بخواهد پس به حکم عقل واجبه دعا به حکم عقل واجبه و لذا اصلا حقیقت بندگی را دعا معرفی کرده

**بقیه صدا ضبط نشده**

1. سوره ی بقره آیه 186- [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره ی بقره آیه 186- [↑](#footnote-ref-2)
3. عده الداعی ص29- [↑](#footnote-ref-3)
4. همان - [↑](#footnote-ref-4)
5. - عده الداعی ص29 [↑](#footnote-ref-5)
6. همان - [↑](#footnote-ref-6)
7. عده الداعی ص29- [↑](#footnote-ref-7)
8. همان - [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره ی فرقان آیه 77- [↑](#footnote-ref-9)
10. عده الداعی ص29- [↑](#footnote-ref-10)
11. همان - [↑](#footnote-ref-11)
12. نهج البلاغه صبحی ص348- [↑](#footnote-ref-12)
13. امالی صدوق ص265- [↑](#footnote-ref-13)